

به نام پروردگاریکتا

فلسفه فرهنگ: از هر در تا نیچه

محمد مهدی اردبیلی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران ۱۴۰۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فروشگاه کتاب: خیابان کریم‌خان‌زند، بین قرنی و ایرانشهر، پلاک ۱۷۶ تلفن: ۸۳۱۷۱۹۲

فلسفه فرهنگ: از هر در تا نیچه

مؤلف: محمدمهدی اردبیلی

مدیر انتشارات: یدالله رفیعی

مدیر تولید و نظارت: سیدمحمدحسین محمدی

صفحه‌آرا: جابر شیخ محمدی

مسئول فنی: عرفان بهاردوست

چاپ اول: ۱۴۰۰

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: گام اول

قیمت: ۴۶۰۰۰ تومان

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

سرشناسه: اردبیلی، محمدمهدی، ۱۳۶۱-

عنوان و نام پدیدآور: فلسفه فرهنگ: از هر در تا نیچه / محمدمهدی اردبیلی.

مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۲۰۹ص.

شابک: 978-622-7689-06-8

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: فلسفه جدید -- نقد و تفسیر

موضوع: Philosophy, Modern -- Criticism and interpretation

شناسه افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شناسه افزوده: Institute for Humanities and Cultural Studies

رده بندی کنگره: B۷۹۸

رده بندی دیویی: ۱۹۰

شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۰۳۷۸۴

وضعیت رکورد: فیبا

تقدیم به مسعود حسینی
به پاس دوستی

فهرست

۹	درآمدی بر کتاب فلسفه فرهنگ: از هردر تا نیچه / علی اصغر مصلح
۱۳	پیشگفتار
	فصل ۱: هردر و ظهور فلسفه فرهنگ
۱۹	مقدمه
۲۲	بستروزمینه فکری هردر
۲۶	هردر و فرهنگ
۲۶	۱. تعریف فرهنگ
۳۰	۲. اصالت فرهنگ
۳۵	۳. کثرت‌گرایی فرهنگی
۴۲	۴. مفهوم نیرو: وحدت در عین کثرت
۴۸	۵. اتهام نسبی‌گرایی
۵۰	۶. نبرد با روشنگری
۵۳	۷. فرهنگ در مقام موجود زنده: ارگانیسم درونزای فرهنگی
۵۶	۸. هردر، محافظه‌کار یا رادیکال
۵۸	تائیرات فلسفه فرهنگ هردر
۶۲	نتیجه‌گیری

۶ فلسفه فرهنگ: از هر در تا نیچه

فصل ۲: تمایز معنای فرهنگ در نقدهای سه گانه کانت

۶۳	مقدمه
۶۴	معنای فرهنگ
۶۷	فرهنگ و نقدهای سه گانه
۷۹	نتیجه گیری

فصل ۳: بیلدونگ از نظر هگل

۸۳	مقدمه
۸۵	مواجهه هگلی با بیلدونگ
۸۹	روح از خود بیگانه: بیلدونگ
۹۲	بیلدونگ در مقام فرهنگ روحانی
۹۷	نتیجه گیری: بیلدونگ در مقام جامع و رافع اضداد

فصل ۴: بیلدونگ: ریشه ها، کارکردها و امکانات

۱۰۱	مقدمه
۱۰۲	ایده بیلدونگ
۱۰۳	گام اول: واژه بیلدونگ
۱۰۴	گام دوم: منشاء واژه بیلدونگ
۱۰۵	گام سوم: کارکردهای مختلف اصطلاح بیلدونگ
۱۰۸	گام چهارم: شبکه مفهومی تقارن ها و تقابیل ها
۱۱۲	گام پنجم: معانی مختلف اصطلاح بیلدونگ
۱۱۳	گام ششم: بیلدونگ در فضای فکری - فرهنگی قرن هجدهم آلمان
۱۱۵	گام هفتم: مواجهه با تعارض؛ فرصت ها و تهدیدهای بیلدونگ

فهرست ۷

فصل ۵: زمانهٔ اعلامِ مرگِ خدا

- ۱۱۹ نیچه؛ مواجهه با ریشه‌های جهانِ معاصر
۱۲۵ یک تذکر: بحران نیچه‌پژوهی
۱۲۹ حقیقت علیه حقیقت
۱۳۵ علیه دوجهانیت و ثبات حقیقت
۱۳۷ ۱. علیه آن جهان
۱۳۹ ۲. علیه ذات‌گرایی
۱۴۱ ۳. علیه ثبات
۱۴۳ ماجرای مرگِ خدا
۱۴۴ ۱. سطح باورمندی
۱۴۹ ۲. سرخوشی ناشی از مرگِ خدا
۱۵۲ ۳. مرثیه‌ای بر مرگِ خدا

فصل ۶: نیچه و فلسفهٔ فرهنگ

- ۱۶۵ اصطلاح فرهنگ
۱۶۷ عصر طلایی: معنای ایجابی فرهنگ
۱۷۲ عصر ما: فرهنگ در معنای منفی
۱۷۹ نیست انگاری‌ای بر ضدِ نیست انگاری

موخره: نیچه و پست‌مدرنیسم

- ۱۸۷ معنای پست‌مدرنیسم
۱۹۰ نیچه در مقامِ مرز
۱۹۷ منابع

درآمدی بر کتاب فلسفه فرهنگ: از هر در تا نیچه

تاریخ ایران در دوره مدرن، به گونه‌ای رقم خورده است که ما باید به «فرهنگ» به عنوان موضوعی مهم بپردازیم. برای اشاره به «ایران»، عنوان «فرهنگ» هنوز دقیق‌تر و درست‌تر از دیگر عناوین است. ایران واحدی سیاسی-اجتماعی و یک ملت نیز هست. اما تحولات گذشته و جاری به گونه‌ای رقم خورده است که مرزهای ایران را بهتر است با تکیه بر مفهوم «فرهنگ» ترسیم کنیم. با فرهنگ به لایه‌های بیشتری از زندگی ایرانیان اشاره می‌کنیم. به علاوه، با این گونه نگاه، دگرگونی‌های گذشته و جاری در زندگی ایرانیان را بهتر می‌بینیم. البته در هر حال از پیچیدگی مفاهیم و اصطلاحات متداول در این قلمرو و کاستی این گونه تعبیر آگاهی داریم، اما در این گونه کوشش‌ها ملاک درستی راهی که برای پژوهش انتخاب کرده‌ایم، میزان شمول تحلیل و توصیف‌ها، و کارایی آنها برای گفتگو و مفاهمه و احیاناً تحلیل و تجویز است. طرح موضوع «فلسفه فرهنگ» در ایران، برخاسته از دغدغه فهم درست است. برای گفتگو درباره ایران می‌توانیم آن را یک «فرهنگ» بنامیم. اما کسی که با فلسفه آشناست، در کاربرد این عنوان هم با پرسش‌هایی فلسفی روبرو می‌شود. «فرهنگ» چیست؟ هستی و مایه قوام آن چیست؟ این گونه تأملات درباره فرهنگ از کی و کجا آغاز شده است؟ فرهنگ چه تطوراتی داشته و چه نسبتی با مقولات دیگر مانند طبیعت و قدرت و تفکر دارد؟ این گونه پرسش‌ها ما را وارد میدانی وسیع می‌کند.

میدانی که در آن بسیاری از موضوعات متداول نظری - فلسفی و اجتماعی - ارزشی - اعتقادی از مناظر دیگری صورت بندی می شوند.

«فلسفه فرهنگ» شاخه‌ای از تفکر فلسفی مدرن است که می تواند پایه‌ای برای طرح مهمترین مسائل زندگی قرار گیرد. یکی از مزیت‌های فلسفه فرهنگ پیوند خوردن وجوه نظری و عملی، و موضوعات خرد و کلان با یکدیگر است. از سوی دیگر، وجه توصیفی و منتقدانه فلسفه فرهنگ، آن را به شاخه‌ای از فلسفه تبدیل می کند که دغدغه اصلاح دارد. سیال بودن و گستردگی دامنه اطلاق «فرهنگ» ظرفیتی ویژه به این اصطلاح داده است که بر توانایی متفکر برای بحث در کلان ترین مقولات می افزاید و البته گاهی رهن است و باعث خلط و لغزش می شود. به هر حال، برای ما که در زمان معاصر بیش از گذشته نیازمند گفتگوی معطوف به مفاهیم هستیم، «فلسفه فرهنگ» امکانی اساسی است.

کتاب فلسفه فرهنگ که به قلم راقم این سطور در سال ۱۳۹۳ لباس طبع بر تن کرد، تجربه‌ای قابل توجه بود. این کتاب در طول چند سال گذشته، به وسیله گروه‌های مختلف خواننده شده و واکنش‌های متفاوتی را برانگیخت. این واکنش‌ها برای کسانی که مطالب کتاب را پراهمیت می دانند، دلیلی بر توجه بیشتر و جزئی تر به محتوای کتاب است. کتاب در ایران و در فضای فکری ای منتشر شد که عنوان فرهنگ در محافل مختلف، به صورت‌های متفاوت و متعارضی به کار می رود. از کسانی که عنوان فرهنگ را به کار می برند تا فضایی بازتر از سیاست، برای فکر و تحلیل و نقد فراهم کنند، تا کسانی که فرهنگ و فرهنگ‌شناسی را مقدمه‌ای برای مدیریت و سیاست‌گذاری و مهندسی و فرمان‌دهی تلقی می کنند. در چنین فضایی فلسفه فرهنگ چه می تواند باشد؟ «فلسفه فرهنگ» در بهترین حالت باید بتواند همه علاقمندان به فرهنگ و کسانی را که به هر قصد این عنوان را به کار می برند، قانع کند که

پیش از اعمال هرگونه اراده در زندگی مردم، ابتدا درباره هستی و چیستی «فرهنگ» بیندیشند. این قدیمی‌ترین وظیفه‌ای است که فلسفه برای خود قائل بوده است. به همین جهت شأن اول فلسفه، شأن گفتگویی است و فیلسوفان بیش از دیگران زمینه گفتگو درباره سیاست و دین و هنر و اخلاق و دیگر مقولات را فراهم کرده‌اند. اگر چنین باشد، در این زمینه هم باید از فلسفه انتظار داشت که زمینه گفتگوی دقیق‌تر و مربوط‌تر درباره فرهنگ را فراهم سازد. و باز به همین جهت خطاست که فلسفه فرهنگ را مقدمه‌ای یا ابزاری برای دیگر مقاصد قرار دهیم. اگر این گونه به فلسفه فرهنگ نظر کنیم، ثمرات گرانبهای آن به تدریج آشکار می‌شود. با این شیوه تفکر فلسفی بسیاری از مقولات و بخش‌های زندگی به هم پیوند می‌خورند. در این فضا خود فلسفه و نحوه برآمدن آن از درون زندگی مورد تأمل قرار می‌گیرد، و مقولاتی چون هنر و اسطوره و دین و سیاست و اخلاق و زبان در نسبت با یکدیگر اندیشیدنی می‌شوند. میراث‌های اقوام در نسبت با یکدیگر قابل بحث و پژوهش می‌شود، نحوه تطور و گسترش عناصر زندگی یک قوم قابل بحث می‌شود، نسبت انسان با طبیعت و آفریده‌های خویش به اندیشه درمی‌آید، انسان به مثابه موجودی آفریننده در کانون توجه قرار می‌گیرد و توان نقد و ارزیابی آنچه می‌آفریند، تقویت می‌شود و بالاخره زمینه بحث درباره اکنون و آینده و امکانات متکثر پیش‌رو فراهم می‌شود.

یکی از وجوه اهمیت فلسفه فرهنگ برای دنیای امروز، فراهم نمودن تمهیدات گفتگوی ثمربخش درباره مسائل و معضلات جهان معاصر است. اگر بتوان برای فلسفه فرهنگ اهداف و مقاصدی بیرونی برشمرد، این مهمترین هدف است که البته ریشه در ویژگی هرگونه تفکر فلسفی دارد. اگر نگاه ابزاری به فلسفه فرهنگ بزرگترین خطا باشد، نگاه گفتگویی به این شاخه از فلسفه، درست‌ترین و پرثمرترین شیوه رویارویی با آن است. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که با معضلات و تهدیدهای بزرگی روبروست. با تکثر ملل و

فرهنگ‌ها، یکی از نیازهای مبرم، فراهم شدن شرایط گفتگو و قرار گرفتن در مسیر هم‌گرایی است. باید همه مردم جهان درباره آینده زمین، شیوه‌های همزیستی، آینده علم و تکنولوژی، آینده انسان و حتی آینده خود فرهنگ فکر کنند و دغدغه‌های شان را به صورتی قابل فهم با دیگران به اشتراک گذارند. فلسفه فرهنگ بیش از دیگر شاخه‌های پژوهش زمینه چنین گفتگوهایی را فراهم می‌سازد.

بعد از انتشار کتاب *فلسفه فرهنگ*، پژوهش‌های متفاوتی در دانشگاه‌ها و محافل علمی صورت گرفته است. مباحثی درباره کلیت این موضوع یا بخش‌های مختلف آن، در قالب کتاب و رساله دانشجویی و مقاله منتشر شده است. در همین مسیر دوست و همکار گرامی ام جناب دکتر محمد مهدی اردبیلی، کاری اساسی را شروع کرد. ایشان با تمرکز بر تاریخ فلسفه دوران مدرن، نحوه شکل‌گیری مهمترین رشته‌ها دربار فرهنگ را دنبال کرد. اهمیت کار ایشان، تکیه بر مهمترین آثار فیلسوفان دوران ساز است. ما به واسطه پژوهش ایشان ادبیاتی غنی‌تر برای تفکر فلسفی درباره فرهنگ و عناصر آن در دست خواهیم داشت. امیدوارم به مدد متفکران جوان این سرزمین هر چه می‌گذرد بیش از گذشته، زمین و خانه فرهنگ خود را بشناسیم و در درک نسبت این فرهنگ با سایر فرهنگ‌ها توانا تر شویم. بر تارک فرهنگ ما واژه «خرد» را نوشته‌اند، همان که فردوسی بزرگ رهنما و رهگشا و بهترین داده ایزد معرفی کرد. امیدوارم در فراز و نشیب‌های تاریخ فرهنگ خود، بازگشت دائمی به خرد را فراموش نکنیم.

علی اصغر مصلح

آذر ماه ۱۳۹۹

پیشگفتار

اگر فلسفه را در معنای کهن‌اش، با اغماض، علمی بدانیم که «دربارهٔ اصل‌ها و علت‌های نخستین پژوهش می‌کند» (ارسطو ۱۳۹۷: ۸)، پس ژرف‌ترین پرسش از فرهنگ که در عین حال، تمام پرسش دیگر را نیز در خود جای داده و رفع می‌کند، پرسش از فلسفهٔ فرهنگ است؟ در یک کلام، معنای بنیادی فرهنگ را پیش از همه باید در فلسفهٔ فرهنگ جست؛ دقیقاً به همان نحو که معنای عدد نه در حوزهٔ ریاضیات بلکه در فلسفهٔ ریاضیات، یا معنای جسم، نه در فیزیک بلکه در فلسفهٔ فیزیک، طرح می‌شود. در این معنا، پژوهش حاضر خود را ذیل آنچه امروز به مطالعات فرهنگی مشهور است، جای نمی‌دهد و هر چند به حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سرک خواهد کشید، اما دستکم نقطهٔ عزیمت و مبنای خود را فلسفه، و به طور مشخص، متافیزیک، تعیین کرده است. هر چند کونزمان، ساده‌انگاران، فلسفهٔ فرهنگ را «واکاوی دقیق جهان کرانمند برساختهٔ انسان‌ها یا همان فرهنگ» (Konersmann 2009: 70) تعریف می‌کند، اما باید توجه داشت که تفاوت فلسفهٔ فرهنگ و نظریات فرهنگی یا مطالعات فرهنگی در این است که این واکاوی در سطح متافیزیکی و فلسفی انجام می‌پذیرد. اگر فلسفه را «علم به مبادی» بدانیم، فلسفهٔ فرهنگ، علم به مبادی متافیزیکی برسازندهٔ فرهنگ و تامل در باب آنهاست. در این خصوص دست سنت فکری «ما» خالی است. هر چند در تاریخ تفکر و ادبیات فارسی سخن از فرهنگ و اندیشیدن به آن به کرات مطرح شده است، و نیز در ساحتی

نظری تر متفکرانی همچون فارابی، بیرونی، و به ویژه ابن خلدون مباحثی را درباره فرهنگ مطرح کرده‌اند، اما هیچ‌گاه دانشی منسجم و مدون به مبانی نظری و معرفتی فرهنگ نپرداخته است که بتوان از آن تحت عنوان پیشینه «فلسفه فرهنگ ما» یاد کرد. به همین دلیل گام نخست درک ریشه‌های فرهنگ و دلالت‌های متافیزیکی آن، بررسی تجربه تکوین فلسفه فرهنگ در مغرب‌زمین است که اخیراً ذیل رشته جدیدالتاسیس «فلسفه فرهنگ» (Kulturphilosophie) ساماندهی شده است. این که چگونه می‌توان از بطن این مواجهه و درک فلسفه فرهنگ در خاستگاه‌های غربی‌اش به فلسفه فرهنگ «ما» رسید، البته ذیل رسالت این تحقیق نمی‌گنجد، هرچند امید است که این تحقیق روزی بتواند به رهپویان چنان رسالت خطیری نیز اندک یاری‌ای برساند.

علاوه بر این، هرچند اندیشیدن به فرهنگ به یونان باستان بازمی‌گردد، اما آنچه امروز به عنوان فلسفه فرهنگ شناخته شده است، بیشتر تحت تاثیر نظرورزی‌های متفکران آلمانی قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی است. برداشت مدرن از فرهنگ در همین دوره شکل می‌گیرد و تحلیل نسبت تاریخی و مفهومی میان مفاهیم کولتور (Kultur) و بیلدونگ (Bildung) در فهم مبانی فلسفه فرهنگ نقشی حائز اهمیت ایفا می‌کند. دوچهره کلیدی موثر در خلق و پیشبرد فلسفه فرهنگ در آن زمان، یعنی نیمه دوم قرن هجدهم تا نیمه نخست قرن نوزدهم، در عین توجه به فاصله و اختلافات فکری و نظری‌شان، هردر و هگل بودند. علی‌رغم اندیشه‌های روسو، دیدرو، ولتر، ویکو، لایبنیتس و دیگران، هردر نخستین متفکری است که برای فرهنگ جایگاه و معنایی متافیزیکی و فلسفی قایل شد. او حتی انسان را موجودی ذاتاً فرهنگی معرفی کرد و برای پیوند زدن نظری نسبت انسان و فرهنگ بر نقش و کارکرد لوگوس تاکید ورزید. از سوی دیگر، در حدود نیم قرن بعد، فلسفه فرهنگ در اندیشه‌های هگل به

اوج خود می‌رسد. هگل سرفصلی از نخستین کتاب بزرگ خود، *پدیدارشناسی روح* (۱۸۰۷)، را به فرهنگ (بیلدونگ) اختصاص می‌دهد و در طول حیات فکری خود به کرات به تحلیل معانی و کارکردهای مختلف ایده فرهنگ باز می‌گردد و آن را با ایده اخلاقی عرفی - اجتماعی (Sittlichkeit) پیوند می‌زند و حتی به سطح روح (Geist) بر می‌کشد. پس هدف پژوهش حاضر، از یک سو، ترسیم طرحی سه‌بخشی از گذار از فلسفه فرهنگ هر در به هگل و ارائه تحلیلی مدون در خصوص معنای فلسفه فرهنگ در نخستین گام‌های آن است.

از سوی دیگر، این تحقیق بناست تا گامی فراتر بردارد و پس از گذار از مواجهه فیلسوفان مدرن با فرهنگ (و در اوج آنها هگل)، به نخستین دقایق فروپاشی این نگاه مدرن نزد نیچه بپردازد. تحلیل فرهنگ نزد نیچه از این جهت حائز اهمیت بالایی است که امکان مواجهه ما را با جهان معاصرمان فراهم می‌آورد. از این رو، با توجه به اهمیت نیچه در این تحقیق، پیش از ورود به بحث از فلسفه فرهنگ نزد نیچه (فصل ششم)، فصلی به مبانی فکری او، تا آنجا که برای پیشبرد این تحقیق ضروری است، به ویژه مسئله مرگ خدا و نسبتش با فلسفه و زمانه پست مدرن اختصاص یافته است.

اما پیش از هر چیز، اجازه دهید در همین ابتدا، نقطه عزیمت این تحقیق را خود امکان ایده فلسفه فرهنگ بدانیم. فلسفه فرهنگ چگونه ممکن می‌شود؟ آیا می‌توان به فرهنگ به منزله مفهومی فلسفی اندیشید و برای آن جوهریت و فعلیت قایل شد؟ مبانی فلسفه فرهنگ چیست؟ نخستین مواجهه مدرن متافیزیک با فلسفه فرهنگ چگونه شکل گرفت؟ آیا بر این اساس، از طریق بازاندیشی در مبانی نظری، می‌توان تعریفی تازه از خود «فرهنگ» به دست داد؟ این بازاندیشی چه ثمرات و تبعاتی در پی خواهد داشت؟ تحقیق حاضر به دنبال پاسخگویی به پرسش‌های فوق از رهگذر تحلیل نظروزی‌های هر در، و سپس کانت و هگل، در خصوص ایده فرهنگ است. در این مسیر، برای ورود

به تجربه جهانی «فلسفه فرهنگ»، به ویژه آغازگاه آن در فلسفه آلمانی، به نخستین تبلور فلسفه فرهنگ نزد هردر پرداخته می‌شود و به کمک آن، به تکوین و پیشروی فلسفه فرهنگ نزد معاصران او، به ویژه کانت، و نهایتاً به چگونگی برکشیده شدن آن به مهم‌ترین موضوع فلسفه در قالب روح نزد هگل اشاره خواهد شد. لذا علت اصلی اینکه این تحقیق مشخصاً روی چهار متفکر آلمانی مذکور (هردر، کانت، هگل و نیچه) تمرکز کرده است، نه از روی تصادف یا دلخواه، بلکه ناشی از تجربه تاریخی - مفهومی تکوین خود «فلسفه فرهنگ» در معنای متاخر آن است.

با توجه به توضیحات فوق، فصل نخست براساس ترتیب تاریخی و مفهومی بحث، به ظهور فلسفه فرهنگ نزد هردر اختصاص خواهد یافت و فصل دوم، به فلسفه فرهنگ نزد کانت خواهد پرداخت. به منظور اجتناب از تکرار مکررات، با توجه به پیشینه‌های موجود، این فصل مشخصاً بر تمایز معنای فرهنگ در نقدهای سه‌گانه کانت متمرکز خواهد شد. این دو فصل، تمهیداتی را فراهم می‌آورند تا به کمک آن، فصل سوم به مفهوم بیلدونگ نزد هگل اختصاص یابد و ذیل آن «فلسفه فرهنگ هگل» مورد تحلیل و تفسیر قرار گیرد. در نهایت، فصل چهارم، نه تنها به عنوان نوعی نتیجه‌گیری مباحث پیش گفته، بلکه به منظور ایجاد بستری برای فصول انتهایی، به خود معنای فرهنگ و تجلی نوظهور آن در آلمان قرن هجدهم و نوزدهم، یعنی مفهوم بیلدونگ (Bildung) خواهد پرداخت و ریشه‌ها، کارکردها و امکانات آن را در زمینه فکری - فلسفی اش مورد بررسی قرار خواهد داد. با تکیه بر این مقدمات، فصل آخر به فلسفه فرهنگ نیچه اختصاص دارد. اما همان‌گونه که اشاره شد، پیش از آن، فصل پنجم، بر تبیین و بازنمایی مبانی فلسفی اندیشه نیچه، و به ویژه درکش از زمانه خویش در پرتو ایده «مرگ خدا»، متمرکز خواهد شد. در نهایت، فصل ششم و پایانی، به دلالت‌ها و معانی چندگانه فرهنگ نزد نیچه

پیشگفتار ۱۷

خواهد پرداخت. این فصل همچنین علاوه بر تبیین هدف اصلی خود (فلسفه فرهنگ نزد نیچه)، مقدماتی را برای پژوهش‌های آینده (فلسفه فرهنگ در جهان معاصر) فراهم خواهد کرد که نگارنده امیدوار است بخت و همت به انجام رساندنشان را در آینده‌ای نه چندان دور داشته باشد.

همچنین لازم به ذکر است که در طول دورهٔ بیش از ۳ ساله نگارش این تحقیق، بنا به ماهیت موضوع و تعهدات پژوهشی نگارنده، بخش‌هایی از آن در نگارش و آماده‌سازی برخی مقالات منتشرشده به کار رفته‌اند. از آن جمله می‌توان به مقالات زیر اشاره کرد: ۱. «هردر و ظهور فلسفه فرهنگ» در دوفصلنامه علمی-پژوهشی *پژوهش‌های فلسفی* (دانشگاه تبریز)، ۲. «تبیین کثرت‌گرایی فرهنگی در پرتو فلسفه فرهنگ هردر» در: فصلنامه علمی-پژوهشی *غریب‌شناسی بنیادین* (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، ۳. «معنای فرهنگ (Bildung و Kultur) در فلسفه نقاد کانٹ» در دوفصلنامه علمی-پژوهشی *هستی‌وشناخت* (دانشگاه مفید)، ۴. «بیلدونگ از نظر هگل» در کتاب *مجموعه مقالات فلسفه دانشگاه پژوهشکده مطالعات اجتماعی*، ۵. «بیلدونگ: ریشه‌ها، کارکردها و دلالت‌ها» در دوفصلنامه علمی-پژوهشی *متافیزیک* (دانشگاه اصفهان)، ۶. «مواجهه نیچه با حقیقت: مقدمه‌ای بر یک وحدت‌انگاری ایدئالیستی پویشی»، در دوفصلنامه علمی-پژوهشی *حکمت و فلسفه* (دانشگاه علامه طباطبایی)، ۷. «مرگ خدای نیچه: اعلامیه‌ای سرخوشانه یا مرثیه‌ای سوگوارانه؟» در دوفصلنامه علمی-پژوهشی *پژوهشنامه دین* (دانشگاه امام صادق)، ۸. «نیچه: فیلسوف فرهنگ یا ضدفرهنگ؟» در دوفصلنامه *پژوهش‌های فلسفی* (دانشگاه تبریز).

در انتها لازم است قدردان دوستان و همراهانی باشم که به پیشبرد این تحقیق در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی یاری رساندند. از آقایان دکتر آیدین کیخایی، دکتر محمدتقی طباطبایی، دکتر علیرضا منصوری، دکتر

احمد علی حیدری، دکتر علی مرادخانی و دکتر محمد اصغری سپاسگزارم که متن را به دقت مطالعه کردند و نکات مفیدی را جهت رفع پاره‌ای ایرادات و بهبود کار متذکر شدند. و به ویژه، از دکتر علی اصغر مصلح کمال قدردانی را دارم که امکان به انجام رساندن این پروژه را فراهم آورد و مقدمه‌ای مختصر بر ابتدای آن افزود. روشن است که جدی‌ترین گام‌ها در حوزه معرفی و بازخوانی فلسفه فرهنگ در زبان فارسی تاکنون، از سوی ایشان برداشته شده است و هر پژوهشی در حوزه فلسفه فرهنگ در زبان فارسی نیازمند گفتگوی، هرچند انتقادی، با دستاوردهای پژوهشی ایشان، به ویژه کتاب *فلسفه فرهنگ*، است. مفتخرم اعلام کنم که تحقیق حاضر نیز ذیل حمایت‌ها و راهنمایی‌های ایشان به انجام رسیده است. و البته امیدوارم دیگران با خود این تحقیق، در مقام دستکم یک گام در حوزه فهم فارسی فلسفه فرهنگ، ژرف‌اندیشانه و نقادانه مواجه شوند و از آن فراتر روند.

محمد مهدی اردبیلی

مردادماه ۱۳۹۹

فصل ۱

هردر و ظهور فلسفه فرهنگ

مقدمه

هرچند اندیشیدن به فرهنگ به یونان باستان بازمی‌گردد. اما آنچه امروز تحت عنوان مفهوم «فرهنگ» به طور خاص شناخته شده است، مفهومی مدرن است که بیشتر از نظروزی‌های متفکران آلمانی قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی متأثر است. علی‌رغم اندیشه‌های روسو، دیدرو، ولتر، ویکو، لایب‌نیتس و دیگران، می‌توان نشان داد که یوهان گتفرید فُن هردر (۱۷۴۴ - ۱۸۰۳) نخستین متفکری است که برای فرهنگ جایگاه و معنایی متافیزیکی و فلسفی قایل شد. او حتی انسان را موجودی ذاتاً فرهنگی معرفی کرد به این معنا که میان «فرهنگ» و «انسانیت» رابطه‌ای ذاتی و تلازمی وجود دارد (نک. هردر ۱۳۸۶: ۸۰). او همچنین در مقاله بسیار طولانی «رساله‌ای در باب خاستگاه زبان» در سال ۱۷۷۲، برای تحلیل نسبت انسان و فرهنگ، به لحاظ نظری، بر نقش و کارکرد زبان و تاریخ تاکید ورزید (نک. Heder 2004: 65-164). با این همه، او کتاب یا متن مستقلی درباره «فلسفه فرهنگ» یا حتی معنای فرهنگ ندارد. در نتیجه، این فصل می‌کوشد تا با استخراج مباحث متنوع و پراکنده هردر درباره زبان، انسان، تاریخ، سیاست و فرهنگ، چگونگی ظهور ضمنی نوعی «فلسفه فرهنگ» را در آثار وی ردیابی نماید و نهایتاً به تأثیر آن بر متفکران بعدی این حوزه، به ویژه هگل، پردازد. براین اساس، این فصل صرف نظر از مقدمه‌ای

کوتاه، دارای سه بخش اصلی است: اول) مبانی نظری اندیشه هردر و تاثیرپذیری او از اسلافش؛ دوم) استخراج نوعی فلسفه فرهنگ از بطن آثار هردر؛ و سوم) بررسی تاثیر هردر بر متفکران بعدی با تمرکز بر سیر تحول مفهوم فرهنگ. پیش از ردیابی خاستگاه‌های فلسفه فرهنگ نزد هردر، لازم است به عنوان مقدمه به صورت امروزی فلسفه فرهنگ اشاره‌ای داشته باشیم، تا با تصویری دقیق‌تر و ذهنیتی منسجم‌تر به خاستگاه‌های قرن هجدهمی آن، به ویژه هردر، بازگردیم. «فلسفه فرهنگ» در معنایی که امروز به کار می‌رود، شاخه بسیار جدیدی از علوم انسانی است که بنا به تعریف کونزمان عبارت است از: «واکاوی دقیق جهان کرانمند بر ساخته انسان‌ها یا همان فرهنگ» (Konersmann 2009: p. 70). اما روشن است که ریشه‌های نظری و فلسفی این علم به نخستین نظوروزی‌های انسان درباره جهان، جامعه، شهر، دین و انسان بازمی‌گردد. می‌توان شکلی از فرهنگ‌اندیشی را در آثار اجتماعی متفکران بزرگ یونان، به ویژه افلاطون و ارسطو، و نیز مورخان بزرگ، بازیافت. اما نخستین بارقه‌های اندیشیدن روشنمند و مدرن به فرهنگ به قرون ۱۷ و ۱۸ در روشنگری آلمانی بازمی‌گردد. مفسران و مورخان متعددی به این دقیقه خاص تاریخی اشاره کردند، اما تا آنجا که به رسالت فصل حاضر بازمی‌گردد، اشمیت در *دانشنامه فلسفه صراحتاً ادعا می‌کند که فلسفه فرهنگ با «ایده‌هایی برای فلسفه تاریخ بشریت» اثر هردر آغاز و با عناصر فلسفه حق و در سگفتارهای تاریخ فلسفه هگل به اوج خود می‌رسد (نک. Schmidt 1931: 241).* همچنین در *فرهنگ‌نامه تاریخی مفاهیم فلسفی*^۱ پس از ذکر پاره‌ای مقدمات اظهار می‌شود «با هردر است که مفهوم مدرن فرهنگ (Kultur) ظاهر می‌شود»

۱. مخاطبان همچنین می‌توانند برای مطالعه شرحی جامع از معنای اصطلاح Kultur به مدخل آن در *فرهنگ‌نامه تاریخی مفاهیم فلسفی (Historisches Wörterbuch der Philosophie)* (جلد چهارم) مراجعه نمایند: Ritter & Gründer 1976: 1309-1324.

(Ritter & Gründer 1976: 1309). از همین رو، این فصل برای ردیابی ریشه‌های فلسفه فرهنگ و چگونگی ظهور آن، بر اندیشه‌ها و آرای هردر متمرکز خواهد شد. اما در عین حال خواهد کوشید تا با ریشه‌یابی مبانی نظری او و معرفی و تحلیل آرای اسلافش در این خصوص، به ریشه‌های فکری و تاریخی «فلسفه فرهنگ» پیش از هردر نیز توجه داشته باشد.

در زبان فارسی، هم درباره فلسفه فرهنگ و هم درباره آرای هردر در خصوص فرهنگ متون بسیار محدودی تالیف و ترجمه شده است. شاخص‌ترین این متون که به بیان دقیق کلمه می‌توان آن را ذیل پیشینه تحقیق فصل حاضر گنجانند، مقاله «هردر و فلسفه فرهنگ» به قلم علی اصغر مصلح است (مصلح ۱۳۹۳ الف) که بعدها با ویرایشی مختصر به فصلی از کتاب فلسفه فرهنگ (مصلح ۱۳۹۳ ب: ۱۵۰-۱۶۷) بدل شد. این مقاله از این جهت حائز اهمیت است که نخستین متن مکتوب و منسجم درباره نسبت هردر و فلسفه فرهنگ است. فصل حاضر به این متن نظر دارد و بعضاً به آن ارجاع هم خواهد داد، اما آنچه نگارش و انتشار پژوهش فعلی را پس از انتشار مقاله ارزشمند مذکور ضرورت می‌بخشد، اختلاف در مبانی نظری، منابع مورد ارجاع، و نیز چشم‌انداز پژوهش است. به بیان دیگر، مقاله مذکور از منظر فلسفه فرهنگ و بر اساس چشم‌انداز تفسیری فضای فکری آلمانی زبان (به ویژه آرای کونرمان و دالمایر) به اندیشه هردر التفات داشته است، حال آنکه متن حاضر، با ارجاع به منابع متفاوت – که با مقایسه منابع این دو پژوهش به راحتی می‌توان به آن پی برد – و تحت تاثیر چشم‌اندازی بسیار متفاوتی ترو عمدتاً در بستر سنت انگلیسی زبان، خواهد کوشید تا از منظری دیگر به نسبت هردر و فلسفه فرهنگ نظر کند.

با این وصف، فصل حاضر دارای سه بخش اصلی است. بخش نخست به مبانی نظری اندیشه هردر و تاثیرپذیری او از اسلافش می‌پردازد. در این بخش،

مشخصاً به نسبت هردر با فضای فکری و فلسفی قرون ۱۷ و ۱۸ آلمان اشاره خواهد شد. بخش دوم که بدنه اصلی این فصل را تشکیل می‌دهد به طرح حتی الامکان منسجم و مدونی از «فلسفه فرهنگ هردر» اختصاص دارد. همان‌گونه که اشاره شد، «فلسفه فرهنگ» مفهومی متاخر است و طبیعتاً هردر از این مفهوم بدین شکل استفاده نمی‌کند و مشخصاً کتاب یا مقاله‌ای درباره آن ندارد. زیرا در آن زمان «اصطلاح «فلسفه فرهنگ» در دسترس نبود؛ این اصطلاح که پیامد نیمه دوم قرن نوزدهم بود، مفهومی بود که صرفاً طی دوران جمهوری وایمار بر عرصه فلسفی آلمان حکمفرما شد» (Moxter 2010: 299). در نتیجه، همان‌گونه که اشاره شد، فصل حاضر باید با بررسی آثار مختلف هردر و با بهره‌گیری از تفاسیر مختلف، نوعی فلسفه فرهنگ را از بطن این آثار استخراج و تدوین کند و به همین دلیل، این بخش تقریباً به تمام آثار هردر توجه خواهد داشت. بخش دوم، شامل پنج زیرعنوان است: ۱) تعریف فرهنگ از نظر هردر؛ ۲) اصالت فرهنگ؛ ۳) نبرد با روشنگری؛ ۴) فرهنگ در مقام موجود زنده؛ ارگانسیم درونزای فرهنگی؛ ۵) محافظه‌کاری یا رادیکالیسم. بخش سوم و پایانی فصل حاضر به بررسی مختصر تأثیر هردر بر متفکران بعدی در قرون ۱۹ و ۲۰، با تمرکز بر سیر تحول مفهوم فرهنگ اختصاص دارد و نشان خواهد داد که چگونه می‌توان هردر را پدر معنوی جریان‌ات متعددی در اندیشه مدرن و پست مدرن تلقی کرد.

بستر و زمینه فکری هردر

هردر در زمانه‌ای پرآشوب در حیات فکری آلمان می‌زیست. مناقشات فکری در نیمه دوم قرن هجدهم که با ظهور نخستین انقلاب مدرن در فرانسه شکل عملی و سیاسی به خود گرفته بود، در آلمان نیز ظهور و بروز خاص خود را داشت. یکی از مهمترین این مناقشات، مواجهه دو جریان فکری ریشه‌دار بود

که به روشنگری و رمانتیسم شهرت یافتند. روشنگری آلمانی (Aufklärung) البته با نسخه روشنگران فرانسوی (Lumières) متفاوت بود و دستکم از حیث نقد قدرت و مذهب، محافظه کارانه تر عمل می کرد. یکی از بزرگترین چهره های روشنگری آلمانی، فیلسوف هم عصر هر در، ایمانوئل کانت بود. هر در در واقع ابتدا شاگرد و سپس دوست کانت به شمار می رفت، «اگرچه بعدها دعوی مشهوری میان آنها رخ داد که به قهرشان انجامید» (پینکارد ۱۳۹۴: ۲۰۵). حامیان روشنگری همچنان بر عقل مدرن (مبتنی بر تجربه ناشی از حواس پنج گانه)، تاکید می ورزیدند و مشکلات را به عدم استقرار و غلبه تمام و کمال این عقل بر تمام ساحت های زیست انسانی نسبت می دادند. از سوی دیگر، رمانتیک ها، با انتقاد از عقل مدرن به منزله تنها ابزار شناخت، به دنبال بدیل هایی مطلوب تر و موثق تر برای دست یافتن به حقیقت بودند. آنها این بدیل ها را از همه جا استخراج می کردند: از شهود عرفانی - دینی گرفته تا شهود هنری و خلاقانه فردی (در این خصوص یکی از بهترین منابع موجود جهت مطالعه بیشتر، کتاب *رمانتیسم آلمانی*، اثر مفسر مشهور فلسفه و فرهنگ آلمانی در دنیای انگلیسی زبان، فردریک بیزر، است که اخیراً به فارسی نیز منتشر شده است: بیزر ۱۳۹۸). اما هر در در این صف بندی مخاطره انگیز، عملاً به هیچ جبهه ای نپیوست. او هم منتقد و جوهی از روشنگری بود و هم منتقد و جوهی از رمانتیسم. به تعبیر کاسیرر، «دستاورد هر در اگرچه به ظاهر دستاوردی مجزا به نظر می رسد اما از اندیشه روشنگری نمی گسلد. اندیشه او به طور آرام و یکنواخت از تحول اندیشه روشنگری سر بر می کشد و می بالد و شکوفا می شود» (کاسیرر ۱۳۸۹: ۳۱۴). پس اندیشه هر در در روشنگری ریشه دارد، اما در عین حال، می دانیم که از سوی دیگر، «هر در تحت تاثیر... هاما و گوته بود» (Mautner 2005: 273). او هر چند به عنوان منتقد سرسخت دعاوی استعمار گرایانه روشنگری شهرت یافت، اما در عین حال، گفتمانی مدرن برای

تحلیل تاریخ و فرهنگ بشر اختیار کرد. رابطه دوگانه او با کانت، خود بهترین گواه برای رویکرد هردر است. گاردینر علاوه بر اشاره به ریشه‌های ارسطویی اندیشه هردر، رابطه او با کانت را، حتی بعد از اختلافاتشان، کاملاً دوگانه می‌داند: «شیوه‌های نیمه ارسطویی اندیشه ورزی درباره طبیعت، به دست ی. گ. هردر فیلسوف در ساحتی عام تراحیا شده بودند، فیلسوفی که اثر اصلی اش ایده‌هایی در باب نوعی فلسفه تاریخ بشر به هنگام انتشار در سال ۱۷۸۴ به شدت از جانب خود کانت مورد انتقاد قرار گرفت. اینکه چنین دیدگاه‌هایی به طرز تعیین کننده بر دیدگاه خود کانت تاثیر نهادند، از آنچه پیش‌تر درباره آرای معرفت‌شناسانه‌ای گفتیم که او در نقد نخستش پیش کشیده بود، آشکار خواهد بود» (گاردینر ۱۳۹۵: ۱۹۹).

اما فارغ از مناقشات بر سر حجیت عقل مدرن، فیلسوفی که به لحاظ متافیزیکی بیش از همه بر نظرات هردر درباره فرهنگ تاثیر گذاشت و توانست، بستری متافیزیکی را برای کثرت‌گرایی فرهنگی هردر فراهم سازد لایب‌نیتس بود. در بخش مربوط به کثرت‌گرایی فرهنگی مفصلاً به رویکرد هردر در این خصوص خواهیم پرداخت. اما اینجا عجالاً ذکر این نکته حائز اهمیت است که هردر توانست نظریه مونا دولوژی و اصل «اینهمانی نامتمایزان» لایب‌نیتس را از چهارچوب متافیزیکی آنها خارج کرده و به سطح فرهنگ تعمیم دهد. به تعبیر کاسیرر،

اگر هردر ابزارهای عقلی آماده‌ای نیافته بود نمی‌توانست این شهود تازه از جهان تاریخی را ارائه دهد و آن را به طور سیستماتیک پیرورد. «متافیزیک» تاریخ او اساساً به لایب‌نیتس وابسته است و به مفاهیم اساسی لایب‌نیتس بازمی‌گردد، در حالی که شهود زنده او از تاریخ، وی را از همان آغاز در برابر هرگونه کاربرد صرفاً کلیشه‌ای از این مفاهیم محافظت می‌کند. زیرا هردر صرفاً در جستجوی خطوط کلی سیرتاریخ

نیست و به آن اکتفا نمی‌کند، بلکه می‌خواهد هر شکل فردی را از درون ببیند و درک کند. او قطعاً طلسم اندیشه ناب تحلیل و طلسم اصل این‌همانی را شکست. تاریخ‌پندار این‌همانی را زایل می‌کند. تاریخ هیچ‌چیز این‌همانی، هیچ چیزی که همواره به یک شکل تکرار شود، نمی‌شناسد. (کاسیرر ۱۳۸۹: ۳۶۰)

مونا دلوزی لاینیتس قرائت تازه‌ای از رابطه کل و جزء یا وحدت و کثرت به دست می‌داد که از یک سو، به کمک مفهوم «هماهنگی پیشین بنیاد» حافظ وحدت است و از سوی دیگر، با ایجاد تمایز جوهری میان موناها و حفظ تمایز میان آنها به نوعی کثرت‌گرایی میدان می‌دهد. «موناها هیچ پنجره‌ای ندارند که از آن راه چیزی بتواند در آنها وارد یا از آنها خارج شود» (لایب‌نیتس ۱۳۷۲: ۱۶۶). هردر نیز برای توجیه کثرت و استقلال فرهنگ‌های مختلف، به مونا‌های لایب‌نیتس متوسل شد، «با این تفاوت که مسامحتاً می‌توان گفت مونا‌های هردر در و پنجره دارند. انرژی و منشاء فعل هر واحد در درونش است؛ اما پیوندی درونی با دیگر واحدها هم دارد. این تلقی هردری منشاء دریافت وی از وحدت در عین کثرت فرهنگ‌هاست: گونه‌ای کل‌گرایی متضمن وحدت و در عین حال کثرت و تنوع» (مصلح ۱۳۹۳: ۱۵۱). همان‌گونه که وعده داده شد، در ادامه و ذیل عنوان «کثرت‌گرایی فرهنگی»، به تبیین و تحلیل برداشت هردر از نسبت فرهنگ‌های مختلف پرداخته خواهد شد.

در نتیجه، می‌توان ادعا کرد که هردر در عین حال که در بستر فکری و فرهنگی در آلمان قرن هجدهم زیست می‌کند، هم از سنت فکری و فلسفی پیش از آن تغذیه کرده و هم در عین حال، در این سنت درجا نمی‌زند و از آن فراتر می‌رود و به نقد تمامیت‌خواهی عقل‌گرایانه و اروپامحوری روشنگری می‌پردازد که برای متفکران آینده الهام‌بخش خواهد بود. در انتهای این فصل به